

افضل روآر، اقامتگاهی خاطره ساز

«مریم نوریان»، مدیر جوان اقامتگاه افضل روآر در شیرگاه است که با مهربانی و گشاده رویی توانسته مهمانانی از سراسر دنیا را به سوی اقامتگاهش جذب کند.

سفری کوتاه به اقامتگاهی جنگلی

یه خونه بود تو دل جنگل. عکسی که گرفته بودن زیاد واضح نبود. به نظر می رسید که خونه قدیمیه ولی میز و صندلی که تو تراش بود، فرفرزه بودن. چیز زیاد واضحی از عکس دستگیرم نشد ولی مشخص بود که مدت زمان طولانی نیست که کارشو شروع کرده. اطلاعاتی که نوشته شده بود این بود «اقامتگاه افضل روآر؛ می تونید تو این اتاق های ساده و کاهگلی، طعم زندگی تو خونه های روستایی که تو باغ های پر از درخت بودند رو دوباره بچشید».

یادم می آد حدود سه سال پیش بود که دوستانم از شهرستان اومده بودن تهران خونمون. اون زمان من و همسرم یکی دو سالی می شد که حوزه بوم گردی رو رصد می کردیم ولی تا حالا به هیچ کدوم از اقامتگاه های بوم گردی نرفته بودیم. اومدن دوستانمون بهانه ای شد که برنامه ریزی کنیم تا یه سفر کوتاه دو روزه به جایی نزدیک تهران بریم.



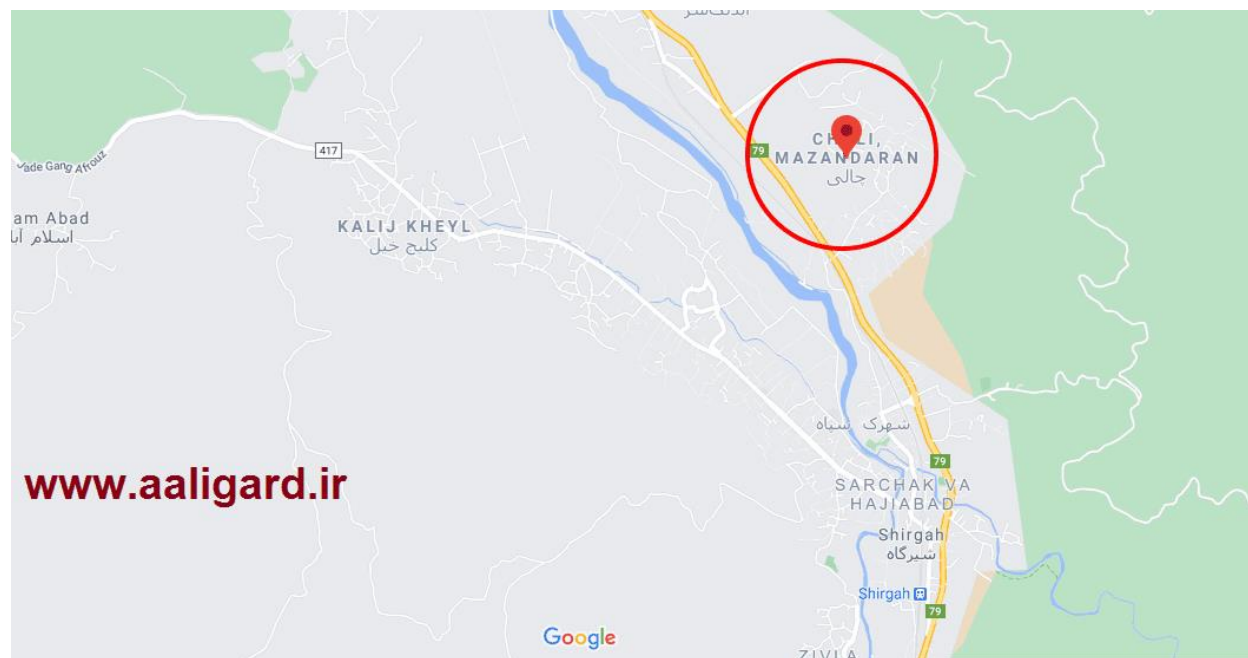
اقامتگاه افضل روآر

خدماتی که ارائه می‌دادن

تو جست و جوهامون به سه اقامتگاه رسیدیم. یکی از اون‌ها گوشی رو برداشت. صدای یه خانم جوان بود. راجع به اقامتگاه و خدماتی که ارائه میدادن از شون سوال کردیم. در اون زمان دو سه تا اتاق بیشتر نداشتن که خوب شبختانه خالی بودن. اتاقی که ما انتخاب کردیم یه کلبه مستقل بود که یه اتاق، آشپزخانه، تراس، سرویس بهداشتی و حمام داشت. صبحانه، نهار و شام محلی هم در صورت درخواست مشتری، ارائه می‌دادن. صدای اون خانم انقدر گرم و صمیمی بود که تصمیم گرفتیم به همون اقامتگاه بریم و چه تصمیم درستی گرفتیم.

مسیری که تا اقامتگاه طی کردیم

ظهر پنجشنبه بود که راه افتادیم و از سمت جاده فیروزکوه به سمت شیرگاه در شهرستان سوداکوه شمالی حرکت کردیم. از خونه‌ی ما که در شرق تهران هست، تقریباً سه ساعت تا شیرگاه راه بود. وقتی که به شیرگاه رسیدیم باید به سمت روستای چالی حرکت می‌کردیم. حدود یک کیلومتر از شهر شیرگاه که گذشتیم تابلوی روستای چالی نمایان شد. داخل جاده روستا پیچیدیم. روستای شمالی ساده و دلنشینی بود. در مسیر، تابلوی اقامتگاه افضل رو آر رو دنبال کردیم. تقریباً به کنار روستا رسیده بودیم و اقامتگاه افضل تقریباً جدا از روستا، آخرین قطعه و در دل جنگل بود.



موقعیت روستای چالی روی نقشه



نمایی از روستای چالی

ورود به اقامتگاه

در ابتدا با در نرده ای و بزرگ آهنی روبه رو شدیم. زنگ زدیم و به داخل حیاط اقامتگاه که در واقع جزئی از جنگل بود، رفتیم. ماشین رو در قسمتی که گفتن پارک کردیم. دختر خانمی حدود ۲۸، ۲۹ ساله با لبخندی دلنشین به سمت ما اومد. در اولین برخورد انقدر صمیمی و مهربون بود که من فکر می کردم سال ها می شنا سمش. ما رو به سمت کلبه ای که گفته بود، راهنمایی کرد. از اون چیزی که دیده بودم قشنگ تر بود. در کنار کلبه تنور نانویی قرار داشت. حیاط اقامتگاه پر از غاز و بوقلمون و اردک بود که تو قسمت هایی فنس کشیده شده، زندگی می کردن. یه اتاقک کاهگلی هم با فاصله ۱۰۰ متر بالاتر از کلبه بر روی کوه قرار داشت که بعد متوجه شدم گاوهایشونو اونجا نگه می دارن. بوی درختان جنگلی همراه با رطوبت تو فضا پخش بود و من هیجان زده از اینکه به چنین جای قشنگی اومده بودم.



محل پارک ماشین ها در اقامتگاه و ساختمان محل سرو غذا



محل نگهداری غازها

مریم نوریان، مالک اقامتگاه افضل رو آر

در ابتدا فکر می کردم که آن دختر جوان از کارکنان اقامتگاهه که برای راهنمای ما اومده اما بعد متوجه شدم که اون صاحب اقامتگاهه و این بوم گردی رو راه اندازی کرده! «مریم نوریان» (صاحب اقامتگاه)، بعد از کلی صحبت و نشان دادن کلبه به ما، راهی ساختمان دیگری که تقریبا ۲۰۰ متر با محل استقرار ما فاصله داشت، شد. چون دیگه شب شده بود، رفت تا برای ما شام آماده کنه.

شام نیم ساعت بعد آماده شده بود. ما به اون ساختمون، که اون زمان طبقه دومش نیمه کاره بود، رفتیم. یه تراس بزرگ داشت که میز بزرگی وسط اون برای مهمانان گذاشته شده بود. مریم برامون کوکو درست کرده بود که داخلش سبزی های محلی و در کنارش ترشی خانگی، سالاد شیرازی و مخلفات بود.



شام محلی اقامتگاه

داستان مریم و راه اندازی بوم گردی

بعد از اینکه شام خوردیم. اومد سرمیز و با ما نشست و صحبت کردیم. مریم از خودش گفت، از اینکه چه جوری با مخالفت خانواده و افراد روستا، تونسته اون اقامتگاه رو راه اندازی کنه و چه سختی هایی کشیده. مریم لیسانس کامپیوتره و قبلا تو قائم شهر زندگی می کرده. بعد ازدواج می کنه و بچه دار میشن. اون بعد از مدتی با بوم گردی آشنا می شه و چون پدر و مادرش در روستای چالی زمین داشتن و از گذشته به کار کشاورزی و دامداری مشغول بودن، به این فکر می افته که اون زمین رو تبدیل به یه کسب و کار خانوادگی بوم گردی کنه. وقتی این فکر رو بیان میکنه همه خانواده باهاش مخالفت می کنن ولی مریم رو تصمیم خودش پافشاری می کنه و برای اینکه کار و اشتغال هم برای خودش و هم برای روستایی ها ایجاد کنه، شروع می کنه به جمع آوری اطلاعات در مورد بوم گردی. بعد از کلی تلاش و پشت کار، یه اتاق کاهگلی که پدرش تو زمینشون برای استراحت مادرش در حین کار ساخته بود رو باز سازی می کنه و روی اون مجوز می گیره و اسم فامیل شو میزاره روی اقامتگاهش. اول کار، هیچکس از این موضوع راضی نبود. مردم روستا باهاش همکاری نمی کردن ولی کم کم بعد از اینکه در تهیه مایحتاج مهمانانش مثل پنیر، ماست، دوغ و ... از اون ها کمک می گیره، همه متوجه سودمند بودن این کار می شن.



کلبه ی اقامت ما

اضافه کردن ساختمان های جدید و توسعه اقامتگاه

مریم بعد از مدتی تصمیم می گیره که یه ساختمون دیگه هم به مجموعه اضافه کنه چراکه نیاز داشت خودش و خانواده شم در اونجا زندگی کنن .به خاطر اینکه هزینه ساخت پایین بیاد خودش شروع می کنه به کمک کردن به کارگراها در ساخت ساختمون جدید. اون زمان که ما رفتیم طبقه دوم ساختمون جدید، نیمه کاره بود اما الان تبدیل به اتاق های زیبایی شده که پذیرای مهمانان اقامتگاه هست. کم کم با گسترش کار، افراد خانواده هم به کمک اون میان. الان مریم و خانوادش، اقامتگاه رو با هم اداره می کنن. مریم کلی دوست خارجی از کشورهای مختلف و کلی دوستان ایرانی از شهرهای مختلف داره. دختر کوچکش «بهار»، بسیار اجتماعی و باهوشه و همسرش هم مرد بسیار خوش برخوردیه که تو اداره اونجا کمک می کنه. مادر و پدر مریم هم در حال حاضر در این کار سهیم و بسیار مهمانپذیری هستن.



اقامتگاه دو طبقه جدید

گردش در جنگل های هیرکانی اطراف اقامتگاه

ما از مناطق دیدنی اطراف اقامتگاه از مریم پرسیدیم. گفت که فردا صبح ما رو می بره به جنگل هیرکانی نزدیک به اقامتگاه.

کلبه ما دارای آشپزخانه، اتاق و سرویس بهداشتی و حمام در داخل تراس و رختخواب تمیز بود. شب خوابیدیم و صبح مریم برای ما صبحانه محلی آماده کرده بود. اکثر موادی که مریم در نهار، شام و صبحانه استفاده می کرد از روستا تهیه شده بود یا بسته به فصل، از جنگل تهیه می شد.

درخت انجیلی، بومی جنگل های شمال ایران

بعد از خوردن صبحانه با او راه افتادیم و نزدیک به ۱۵ تا ۲۰ دقیقه در روستا پیاده رفتیم تا به راه جنگلی رسیدیم. در راه، مریم کلی اطلاعات مفید از درختان و جنگل بهمون داد. در راه به درخت انجیلی که بومی جنگل های شمالی ایران و خواص دارویی دارد، رسیدیم و مریم کلی داستان از اون برامون گفت. اون از اقامتگاه با خودش چند تا پلاستیک آورده بود و به ما گفت که اگر زباله ای در راه دیدیم، جمع آوری کنیم. با این کار سعی می کنه که به طبیعت اطرافش آسیب وارد نکنه و اونو حفظ کنه.

حدود ۳۰ دقیقه در داخل جنگل راه رفتیم تا به یه برکه با یه آبشار کوچک رسیدیم. اونجا یه مقدار عکس گرفتیم و بعد از ۲ ساعت به اقامتگاه برگشتیم. مریم برای نهارمون مرغ شکم پر گذاشته بود.



در مسیر رفت به سمت جنگل



برکه و آبشار وسط جنگل



درخت انجیلی

سفر کوتاه به آلاشت

بعد از خوردن نهار، مریم پیشنهاد کرد که با ماشین شخصی خودمون بریم روستای آلاشت که تقریباً با چالی یک ساعت و نیم فاصله داشت. در آلاشت یک خانم هنرمند و بافنده گلیم رو می شناخت و باهاش تماس گرفت که ما بریم پیشش و از کارگاه بافندگیش که در واقع خونش بود، دیدن کنیم. خانم های آلاشت به کار گلیم بافی و صنایع دستی مشغولند. در آلاشت یک موزه هم هست که زادگاه رضاخان بوده و در اونجا اشیا قدیمی روستا، نگهداری و در معرض نمایش گذاشته شده.



روستای آلاشت

گلیم بافی، هنر دست زنان آلاشتی

بعد از پرسیدن آدرس، به سمت آلاشت حرکت کردیم. حدود نیم ساعت در جاده فیروزکوه به سمت تهران برگشتیم و بعد از اون وارد گردنه های کوه شدیم. یک ساعت در راه مارپیچ کوه که مناظر بسیار زیبایی داشت، به سمت بالا حرکت کردیم. آلاشت روستای بسیار زیبا در یکی از بالاترین نقاط کوه بود که دید بسیار زیبایی داشت. در آلاشت، به کارگاه گلیم بافی رفتیم و مراحل بافت رو از نزدیک دیدیم. از موزه دیدن کردیم و گلیم و دستمال های دستباف خریدیم. پس از گردش دو ساعته به سمت چالی برگشتیم.



دستگاه بافندگی پارچه و گلیم



بانوان هنرمند آلاشتی



موزه مردم شناسی آلاشت



موزه مردم شناسی آلاشت



منظره ی حیاط موزه مردم شناسی آلاشت

سفر شبانه به پلنگ دره

باید شنبه صبح به تهران برمی گشتیم ولی یک جای دیگه مونده بود که می خواستیم ببینیم و اونم پلنگ دره بود. مریم اشتیاق ما برای دیدن اونجا رو دید و گفت من می برمتون. ولی چون یک ساعت به غروب بود و از چالی تا اونجا هم حدود ۵۰ دقیقه راه بود، حدس می زدیم به تاریکی هوا بخوریم. با این حال راه افتادیم.

جاده شنی پلنگ دره

به ابتدای جاده پلنگ دره که رسیدیم، ۲۰ دقیقه به تاریک شدن هوا مونده بود. ابتدای راه، جاده آسفالت تموم می شه و راهی که به داخل جنگل میره، راهی شنی هست. ما حدود ۲۰ دقیقه با سرعت کم در جاده شنی حرکت کردیم و وقتی به آبشار رسیدیم هوا کاملا تاریک شده بود.



پلنگ دره

تجربه به یادماندنی از شبی در جنگل

برای ما خیلی جالب بود چون تا حالا در تاریکی شب، وسط جنگل نبودیم. از ما شین پیاده شدیم و به سمت آبشار که اون طرف رودخانه بود، حرکت کردیم. با نور موبایل، داخل رودخانه رو روشن کردیم و از روی سنگ ها رد شدیم و به اون سمت رفتیم. همه جا تاریکی و سکوت بود. در واقع فقط صدای آبشار رو می شنیدیم ولی واقعا هیجان انگیز بود. کلی خندیدیم و آب بازی کردیم.

زمان برگشت در راه جنگلی، تنها کسانی که کندودار بودن در داخل ماشین یا چادری که در کنار کندوها زده بودن و آتشی که در پیت حلبی روشن کرده بودن، اونجا دیده می شد. واقعا تجربه جالبی بود. به سمت اقامتگاه حرکت کردیم. انقدر به ما خوش گذشته بود که تصمیم گرفتیم شب رو بمونیم و فردا سحر به سمت تهران حرکت کنیم.



جنگل پلنگ دره

تبدیل مهمان به دوست، رمز موفقیت اقامتگاه افضل رو آر

اون مسافرت بسیار به ما خوش گذشت. چیزی که خیلی مهم بود اینه که ما تمام مدتی که در اقامتگاه مریم بودیم و زمانی که در جمع خانوادگی شون بودیم، احساس غریبی نکردیم. کلی خاطره و داستان شنیدیم، گفتیم و خندیدیم و احساس کردیم که در بین خانواده خودمون هستیم. از اون روز به بعد ما یک دو ست خیلی خوب پیدا کردیم که بعد از اون کلی باهم خاطره ساختیم و حتی مسافرت رفتیم. به نظرم موفقیت اصلی یک اقامتگاه بوم گردی همین می تونه باشه که مهمانانش رو تبدیل به دوستانی خوب برای خودش کنه و خاطرات خوبی رو براشون بسازه. مریم نوریان تو این کار واقعا موفقه.



اقامتگاه افضل روآر

خاطره از: عطیه نیکوکلام

منبع: این خاطره براساس سفر خانوادگی نویسنده تنظیم شده است.

واژگان کلیدی: اقامتگاه افضل روآر، شیرگاه، روستای چالی، بومگردی، مریم نوریان، سوادکوه، ایران